نام کتاب :

رساله ی اخلاص

تألیف :

بدیع الزمان سعید نورسی

ترجمه: فیض محمد عثمانی

چاپ اول بهار ۱۳۹۶

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

ناشر :

انتشارات سوزلر

آدرس :

خیابان ۳۰ جعفری صادق

شهرک نصر ۷ – قاره

جمهوری عربی مصر

تلیفاکس ۲۳۸٤٥۲۹۸(۲۰۲)+

AFGHANISTAN

Email: guftarhainur@gmail.com

Mobile” +۹۳ ۰۷۷۹۷٦۹۷٤۸

www.Sozler .com .tr

Email: darsozler@gmail.com

ازکلیات رسائل النور

رساله ى اخلاص

مؤلف

بديع الزمان سعيد النورسى

مترجم

فيض محمد عثمانى

لمعهٔ بیستم

در خصوص اخلاص است

ایت بحث عبارت بود از نقطهٔ نخست از پنج
نقطهٔ مسأله دوم از مسائل هفتگانه یادداشت
هفدهم از لمعهٔ هفدهم که بنابر اهمّیتش لمعهٔ
بیستم شد.

(إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) الزم ۲- ۳

وحدیث شریف **هلک الناس الا العالمون و هلک العالمون الا العاملون وهلک العاملون الا المخلصون و المخلصون علی خطر عظیم – او کمال قال**

هر دو نشان می دهد که اخلاص به چه اندازه اساسی مهم در اسلام است. ازمیان نکته های بی حد و حساب مسئله اخلاص فقط " پنج نقطه " را به اختصار بیان می کنیم :

تنبیه: حسن طالع این شهر مبارک "اسپارطه" که جای شکر گزاری دارد این است که : در بین اهل تقوا و اهل طریقت و اهل علم این شهر، اختلافات رقابت کارانه به چشم نمی خورد و نسبت به شهر های دیگر ناچیز است و هرچند محبت و اتفاق حقیقی ای که لازم است وجود ندارد، با آن هم با توجه به مناطق دیگر مخالفت ها و رقابت های مضر و جود ندارد.

نقطۀ اول

یک سوال مهم و دهشت انگیز:

چرا اصحاب دیانت و اهل علم و اهل طریقت که اهل حق و وفاق هستند باهم اختلاف و رقابت دارند در حالی که اهل دنیا و اهل غفلت و حتی اهل ضلالت و نفاق بدون هیچ رقابتی می توانند اتفاق کنند. با آن که انفاق، حق اهل وفاق است و اختلاف، لازمۀ اهل نفاق؛ چرا حق و با طل جایش را تغییر داد و حق این آمد و باطل آن جا رفت؟

الجواب: ازمیان اسباب فراوان این و ضعیت دردناک، دهشت انگیز و فجیعی که اهل جمیّت را به گریه و اداشته است، هفت سبب را بیان خواهیم کرد.

نخست

آن گونه که اختلاف اهل حق ناشی از نبود حقیقت نیست، اتفاق اهل غفلت نیز از حقیقت کار بودن شان سر چشمه نمی گیرد، بلکه و ظایف اهل دنیا و اهل سیاست و اهل مکتب و آنانی که درسایر طبقات اجتماعی کارمیکنند، معین و مشخص است و هر طایفه و هرجماعت و جمعیتی مشغول وظیفه خاص خود می با شد ومزد و پاداش مادی ای که در ازای خدمات و امرار معیشت شان می گیرند نیز جدا جدا است، کما این که مزد و پاداش معنوی حاصله از توجه ناس(۱) از قبیل حب جاه و شأن و شرف هم معین و متمایز است و

ازهرکدام با دیگری فرق دارد. لذا به اندازه ای اشتراک وجود ندارد که منتج به مزاحمت و مناقشه و رقابت شود. و ازهمین رو می توانند با هم اتفاق کنند، هر چند راه و روش شان فاسد هم باشد.

۱- **اخطار:** توجه مردم، خواسته نمی شود، بلکه داده می شود و در این حالت نیز خوشحال شدن به آن درست نیست؛ زیرا اگر خوشحال شود، اخلاصش را از دست می دهد و به ریا می ا افتد. اما آروز کردن شأن وشرف و دلبستهٔ توجه مردم بودن، نه تنها پاداش و ثواب نیست بلکه سرزنش و مجازاتی است برخاسته از نبود اخلاص. آری توجه مردم چیزی نیست که ارزش دلبستن را داشته باشد زیرا لذت جزئی مؤقت موجود در آن به اخلاصی که حیات اعمال صالحه است ضرر می رساند و این شأن وشرف فقط تا در وازه قبر با انسان همراه است و جلوتر از آن نمی رود و حتی در آن سوی قبر، شکل نا خوشا یندی همچون عذاب را به خود می گیرد، پس توجه مردم نه تنها چیزی آرزو کردنی نیست بلکه انسان می بایست ازآن فرار کند و بترسد. پس کرباد گوش شهرت پرستان و آنانی که در پی نام و نشان می دوند!

اما وظیفه اهل دین و اصحاب علم و ارباب طریقیت چنین نیست، بلکه و ظیفه هریک از آنها متوجه همه می باشد و آن گونه که مزد معجل شان هم معین و مشخص نیست، سهم و بهرهٔ شان در جایگاه اجتماعی و توجه و رضایت مردم از آنها نیز مشخص نشده است و عده زیادی نامزد پست و مقام واحدی هستند و به هر اجرت و پاداش مادی یا معنوی، دستان زیادی در از می شود و از همین جا مزاحمت و رقابت سر بر می آورد و وفاق را به نفاق و اتفاق را به اختلاف تبدیل می کند.

لذا مرهم و علاج این بیماری مدهش، اخلاص است، یعنی انسان باید با ترجیح دادن حق پرستی برنفس پرستی و برتر ساختن حق و هدایت بر پیروی از نفس وانانیت، به منزلت پیروی ازآیه مبارکهٔ (**إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى اللّهِ**) یونس – ۷۲ نایل گردد.

وبا استغنا نشان دادن از پاداش مادی و معنوی ای که از سوی مردم آمده است، (۱) بتواند مظهر سرّ آیه

۱- انسان باید خصلت "ایثار" را که صحابه کرام بدان آراسته بودند و بدین وسیله به ستایش قرآن نایل آمدند، نصب العین خود بسازد وآنرا راهنما و مرشد خویش اتخاذ کند، یعنی اینکه در قبول هدایا و صدقات، دیگران را بر==

(**وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ**) النور- ٥٤ شود

و بداند که حسن قبول و حسن تأثیر و توجه مردم، چیزی جز لطف و احسان الهی نیست و این کار فقط به خداوند تعلق دارد و شامل وظیفه او که فقط تبلیغ است نمی باشد، بلکه چنین چیزی لازم هم نیست و او مکلفیت این کار را هم ندارد.

هر که به آنچه گفتیم موفق شد، لذت اخلاص را می چشد و در غیر آن اخلاص را از دست خواهد داد.

== خود ترجیح دهد و در ازای خدمات دینی اش هیچ نوع منفعت مادی نخواهد و قلباً طلب نکند، وآنرا فقط یک احسان الهی بشمارد. زیرا بارمنت مردم باقی نماند. حتی در مقابل خدمات دینی هم، در دنیا نباید چیزی خواسته شود تا اخلاص از بین نرود. هر چند تامین معیشت اینها بر ذمه امت است و افزون برآن مستحق ذکات هم هستند، اما این حق خواسته نمی شود. بلکه داده می شود، حتی وقتی هم که داده شد نباید بگوید " اجرت خدمت من است" و آن را مزدی برای خدمات دینی اش تلقی نکند. بهتر است که در حد

امکان قناعت پیشه کند و اهل تر ومستحق تر از خود را بر نفسش ترجیح دهد. تا مشمول ستایش این آیه مبارکه قرار گیرد: **(وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)** الحشر- ۹

آنگاه می تواند از این خطر مهلک رهایی یافته و به اخلاص نایل گردد.

سبب دوم

اتفاق اهل ضلالت ازذلت شان است واخـــــــتلاف اهل هدایت ازعزت شان. یعنی اهل دنیا واهل ضلالت که اهل غفلت اند به خاطر تکیه نکردن شان برحق و حقیقت، ضعیف و ذلیل هستند.

و بخاطر تذلل شان نیاز شدیدی به کسب قوت احساس می کنند و صمیمانه به کمـــک دیگران و اتفاق با آن ها چنگ می زنند و هر چند راه و مسلک شان ضلالت و گمراهی هم باشـــــد، بازهم اتفاق و همبستگی خود را محافظت می کنند و گویا در راه باطل شان از حق پرستی کارمی گیرند و در گمراهی شان اخلاص دارند و بر بی دینی شان، ملحدانه تعصب نشان می دهند و در نفاق شان اتفاق دارند و موفق هم می شوند؛ زیرا اخلاص صمیمانه هرچند در شر هم باشد، بی نتیجه نمی ماند. آری هر که با اخلاص چیزی از خداوند بخواهد، خواسته اش برآورده می شود. (۱)

اما اهل هدایت و دین و اصحاب علم و طریقت، به حق و حقیقت تکیه می کنند و هر کدام از انها با الذّات در اثنای پیمودن راه حق به فکر به دست آوردن رضای

۱- آری ؟ " **من طلب وجد وجد** " یک قاعدهٔ حقیقی است و چنان کلی و فراگیر است که شامل مسلک ما نیز می شود. پروردگار خود است و با اعتماد به توفیق او، به راهش ادامه می دهد و به عزت معنوی ای که در مسلک خود او وجود دارد، دل می بندد؛ و هرگاه ضعفی احساس کرد به جای انسان ها به پروردگار مراجعه می کنند و از او کمک می خواهد و در برابر اختلافی که مشرب های دیگربا ظاهر مشرب او دارند، نیاز به همکاری با دیگران را به شکل تامّ احساس نمی کند و حتی نیازی نمی بیند که با مخالفانش اتفاق کند و همدست شود.

و اگر خود گامی و انانیت هم در کار باشد، خود را حق به جانب ومخالفانش را ناحق می پندار. به جای اتفاق و محبت، پای اختلاف و رقابت به میان می آید و اخلاص را از دست می دهد و عمل و و ظیفه اش زیر و زبر می شود. **ویگانه چارهٔ جلوگیری از نتایج وخیم این حالت، رعایت نُه امر آتی است:**

۱- حرکت مثبت و سازنده ؛ یعنی انسان باید با محبت مسلک خودش رفتار کند و اجازه ندهد که دشمن با مسلک دیگران و کسر شأن آنها در فکر و علمش مداخله کند؛ یعنی با آن ها مشغول نشود.

۲- او باید در جستجورابطهٔ و حدت و عناصر پیوند دهندهٔ بسیار زیادی باشد که می تواند همه مشرب های موجود در دایرهٔ اسلام را از هر نوعی که هستند، یکپارچه سازد و عامل محبت و اخوت و اتفاق شود.

۳- قاعده و دستور انصاف را سرلوحه کارش قرار دهد؛ و آن اینکه: صاحب هر مسلک حق بدون مداخله در مسلک دیگران می تواند بگوید: " مسلک من حق و بهتر و زیباتر است" اما حق ندارد جمله ی را که مبیّین نا حق بودن مسلک دیگران و یا فاسد بودن آن است به کار برده و بگوید: " فقط مسلک من حق است " و یا " زیبایی و خوبی تنها در مسلک من یافت میشود".

٤- و بداند که اتفاق و هم دست شدن با اهل حق، یکی ازوسایل تو فیق الهی و یکی ازمنابع عزت موجود در دین است.

٥- و در عصر و زمانی که اهل ضلالت و نا حقی – با اتفاق و همبستگی ای که دارند- با نبوغ شخص معنوی بسیار قوی شان که صورت یک جماعت را دارد، براهل حق هجوم آورده اند، لازم است تا با اتفاق و یکپارچگی با هل حق، یک شخص معنوی ایجاد و از حقانیت محافظت شود و در برابر اهل ضلالت ایستادگی صورت بگیرد، و این نکته هم همواره باید آویزۀ گوش باشد که هرگونه مقاومت فردی به هر اندازه قوی هم باشد در برابر این شخص معنوی ضلالت، مغلوب و شکست خورده است.

٦- و برای نجات دادن حق از حملۀ باطل:

٧- نفس وانانیش را.....

٨- و آنچه را که به اشتباه، عزت و کرامت می پندارد.....

٩- و حسیّات بی اهمیت و رقابتکارانه را کنار بگذارد، تا اخلاص را به دست آورده و ظیفه اش را ان گونه که لازم است، ایفا کند. (١)

١- حتی در حدیث صحیح ثابت است که در آخر زمان دینداران حقیقی مسیحی با اهل قرآن متفق و هم دست شده و رویا روی دشمن مشترک شان، زندیقی ها می ایستند؛ پس در این عصر و زمان، اهل دین و حقیقت نه تنها نیازمند اتحاد و یکپارچگی صمیمانه در بین هم کیش، هم روش و برادران خود هستند، بلکه لازم است تا با آن عده از روحانیان مسیحی که حقیقتاً دیندار هستند نیز متحد شودند و اختلافات و مناقشه ها را موقتاً کنار بگذارند و رویاروی دشمن مشترک، بی دین و متجاوز شان با یستند.

سبب سوم

اختلافات اهل حق از بی همتی و پستی سرچشمه نمی گیرد و اتفاق اهل ضلالت هم از بلند همتی ناشی نمی شود؛ بلکه اختلاف اهل هدایت زاییدۀ سوء استفاده از بلند همتی، و اتفاق اهل ضلالت نیز از ضعف و عجز بر خاسته از بی همتی است.

آنچه که اهل هدایت را به سوء استفاده از همت بلند و به تبع آن به اختلاف و رقابت سوق می دهد، حرص بر ثواب اخروی وعدم قناعت برآن است که این در ذات خود یک خصلت ممدو حه می باشد. اما او با برادر حقیقی اش که به شدت نیازمند محبت و کمک و برادری و دست گیری اوست، به رقابت بر می خیزد و – مثلاً – می گوید: این ثواب رامن به دست بیاورم، این مردم را من ارشاد و تبلیغ کنم و آنها فقط به سخنان من گوش فرا بدهند و یا این که میگوید: چرا شاگردانم پیش فلانی می روند؟ چرا من هم به اندازه او شاگرد ندارم؟ و بالاخره غرور وانانیتش نیز از این جا فرصتی فرا چنگ می اورد و کم کم او را به حب جاهی که یک صفت مذموم است، متمایل می سازد و اخلاص را از بین می برد و دروازه ریا را به رویش می گشاید.

علاج و چاره این اشتباه و این زخم و این بیماری روحی مهلک این است: رضا و خشنودی الهی را با اخلاص می توان به دست آورد، این کار هیچ ربطی به فراوانی اتباع وموفقیت زیاد ندارد، چون زیاد بودن اتباع و توفیق در اعمال، و ظیفه الهی است و از این رو خواسته نمی شود، بلکه بعضاً داده می شود.

آری، گاهی فقط یک کلمه سبب نجات و مدار رضا می شود و گاهی ارشاد و راهنمایی فقط یک نفر به اندازه ارشاد هزار نفر و سیله کسب رضای الهی می شود، پس کمیت را نباید چندان در نظر گرفت و اهمیت داد. از دیگر سو نشان اخلاص و حق پرستی این است که او طرفدار استفاده مسلمانان از هر جا و هر کس باشد؛ و رنه این طرز تفکر که مردم فقط از من درس بگیرند و و سیله کسب ثوابم شوند، چیزی جز حیلهٔ نفس و نیرنگ انانیت نیست.

ای انسانی که حریص ثواب هستی و به اعمال اخروی قناعت نداری! پیامبرانی آمده اند که جز شماری معدود به آنها ایمان نیاورده اند، با آن هم این پیامبران پاداش بی حد و حساب و ظیفهٔ مقدس خود را به دست آورده، معلوم می شود هنر با فراوانی اتباع نه، بلکه با بدست آوردن رضای الهی است. تو چه کاره هستی که با چنین حرصی می گویی: " همه به من گوش فرا دهند" و وظیفه ات را از یاد برده و در کار های خداوند مداخله می کنی؟! مورد قبول واقع ساختن تو و جمع کردن مردم در گرد اگردت، و ظیفهٔ خداوند است؛ تو و ظیفه ات را انجام بده و در وظیفه خداوند مداخله مکن.

و نیز شنوندگان حق و حقیقت انسان ها نیستند و نایل شدن گوینده به ثواب فقط منحصر به بودن جنس بشری نیست؛ بلکه خداوند مخلوقات با شعور، روحانیان و فرشتگانی دارد که کاینات را پرساخته و کران تا کران آن را آراسته اند. وقتی خواهان ثواب زیاد هستی، پس اخلاص را اساس کارت بگردان و فقط به فکر رضای الهی باش تا افراد پراکنده در هوای کلمات مبارکی که از دهانت بیرون شده است، در پرتو اخلاص و نیت صادقه، زنده شود و جان بگیرد و با رسیدن به گوش مخلوقات با شعوری که حد و حساب ندارند، آنان را پرنور بسازد و به تو هم ثواب حاصل کند.

چون به طور مثال و قتی تو " الحمد لله" گفتی، میلیونها " الحمد لله" بزرگ و کوچک با اذن الهی در هوا نوشته می شود و از ان جایی که در کار نقّاش حکیم عبث و اسرافی و جود ندارد، گوش های بی حد و حسابی را برای شنیدن و گوش فرا دادن به آن کلمات مبارک و بسیار زیاد، آفریده است.

اگر آن کلمات پخش شده در هوا، با اخلاص و نیت صادقه، زنده شوند بسان یک میوهٔ لذیذ وارد گوش روحانیان می شوند. اما اگر رضای الهی و اخلاص، حیات را در ان کلمات ندمد، شنیده نمی شود و ثواب نیز فقط در کلمهٔ خارج شده از دهان منحصر می ماند.

پس حافظانی که صدایشان چندان خوب نیست و از کم بودن شنوندگان شان ناراحت اند، این را خوب بشنوند و آویزهٔ گوش خود قرار دهند!

سبب چهارم

آن گونه که اختلاف رقابتکارانه اهل هدایت با یکدیگر از نیند یشیدن عاقبت و کوته نظری شان نیست؛ اتفاق و همبستگی صمیمانه اهل ضلالت نیز از عاقبت اندیشی و بلند نظری شان پدید نمی آید، بلکه اهل هدایت به رغم مستفیض بودن از حق و حقیقت و تمایل نشان ندادن به حسیّات کور نفس با پیروی از

تمایلات دور اندیشانه قلب و عقل، باز هم نمی توانند استقامت و اخلاص را حفظ کنند و ار همین رو نمی توانند آن جایگاه بلند را محافظت کنند و در چنگ اختلافات می افتند.

اما اهل ضلالت تحت تاثیر اغوا های نفس و هوا و به اقتضای احساسات نفسانی کور وعاقبت نیندیس که در همی از لذت حاضر را بر خروار ها لذت آتی ترجیح می ده ، با یکدیگر صمیمی هستند و با اتفاق و اتحاد محکم، دور یک منفعت معجل و لذت حاضر جمع می شوند و در پی حصولش آنند.

آری، نفس پرستان پست و فرومایه ای که قلب شان مرده است در اطراف منافع و لذت های دنیوی و حاضر، متحد و یکپارچه می شوند، اما هل هدایت در حالی که با نور عقل و روشنی قلب شان متوجه آخرت و ثمره های اخروی و کمالات آن هستند و می توانند استقامت و پایمردی نشان داده و اخلاص و فدا کاری کامل و اتحاد و اتفاق ناگسستنی داشته باشند، به علت پیراسته نشدن از انانیت و خود خواهی و از روی افراط و تفریط، منبع قوت علوی را که اتفاق و همدلی است از دست می دهند و به تبع آن اخلاص هم می شکنجه و اعمال اخروی جریحه دار می شود و رسیدن به رضای الهی صعب و دشوارمی گردد.

مرهم و علاج این مرض مهم عبارت است از: افتخار و همراهی با پوینده گان را ه حق، و دوست داشتن آن ها بنا بر سرّ " **الحب فی الله** " و رفتن از پشت شان و رها کردن شرف و امامت به آنها و ترک انانیت به احتمال اینکه در راه حق، هر سال یکی و هر کی باشد، از او بهتر است و بدین طریق آسان کردن راه رسیدن به اخلاص. و سپس در یافتن این مطلب که درهمی از عمل با اخلاص بر خروار ها عمل بدون اخلاص برتری دارد، و ترجیح دادن تابیعت بر متبوعیتی که مسؤلیت ها وخطر های در پی دارد.

با رعایت این امور می توان از این مرض رهایی یافت و اخلاص را به دست اورده و وظیفه اخروی را آن گونه که لازم است، انجام داد.

سبب پنجم

اختلاف و عدم اتفاق اهل هدایت از ضعف شان سر چشمه نمی گیرد، کما این که اتفاق قوی اهل ضلالت نیز از قوت شان ناشی نمی شود. بلکه بی اتفاقی اهل هدایت از نقطهٔ استناد برخاسته از ایمان کامل و از نیروی نشأت یافته از نقطهٔ استناد، بروز می کند، اتفاق اهل غفلت و ضلالت هم از ضعف و عجزشان سرچشمه می گیرد چون آنها قلباً نقطه استنادی نمی یابند تا برآن تکیه کنند. زیرا ضعیفان به دلیل نیازمند بودن شان به اتفاق، قویاً با هم متفق می شود؛ و ازآن جایی که اقویا چندان نیازی به اتفاق احساس نمی کنند، همبستگی شان ضعیف است. مثال این ها در این امر به شیر ها می ماند که مانند روباه ها محتاج اتحاد و یکپارچگی نیستند، به همین خاطرفردی زندگی می کنند، اما بزهای و حشی به خاطر محفوظ ماندن از گرگها، رمه هایی تشکیل می دهند. بدین معنا که جمعیت ضعیفان و شخص معنوی ای که آنها را تمثیل می کند، قوی است، اما جمعیت اقویا و شخص معنوی شان ضعیف است (۱)

۱- آنچه که این ادعای ما را تایید می کند این است که: کمیته حریت و حقوق نسوان آمریکا – که مربوط به جنس لطیف و ضعیف و نازک زن است – شدید ترین و مؤثر ترین وبه نحوی قویترین کمیته دربین کمیته های اروپایی محسوب می شود و همچنان کمیته ملت ارمنی که بین ملت ها کم و ضعیف اند و ضعیف فداکارانهٔ شدیدی از خود نشان می دادند که این ادعای ما را تایید می کند. اشاره لطیفی نیزدر یکی از نکته ظریف قرآنی به این راز و جود دارد، و آن این که (**وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ**) یوسف - ۳۰

فعل مذکر " **قال**" به جماعت اناث (زنان) به رغم آن که مونث مضاعف هستند، نسبت داده شده است، حال آن که بیان (قَالَتِ الْأَعْرَابُ) الحجرات – ١٤ فعل مونث (قالت) را درمورد جماعت زنان ضعیف و حلیم

و لطیف، قوی و خشن و شدید می شود و نوعی و رجولیت کسب می کند؛ لذا این حالت صیغهٔ مذکر را اقتضا نموده و تعبیر (**وَ قال نسوة**) بسیار به جا و مناسب آمد. اما مردان قوی به ویژه اعراب بادیه نشین به قدرت و نیروی شان اعتماد دارند و به همین خاطر جمعیت شان به نحوی ضعیف شده است که احتیاط و نرمی را در پیش می گیرند و از این رو نوعی خاصیت زنانه کسب کرده اند و لذا فعل مؤنث را اقتضاد کرده . تعبیر (**وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ**) فعل مونث کاملاً مناسب است و سازگاری دارد.

اری، اهل حق در پرتو توکل و تسلیم به میان آمده از ایمان به خدا که تکیه گاهی بس قوی است، نیازی نمی بینند تا به دیگران عرض حال نموده کمک و یاری شان بخواهند؛ و اگر هم بخواهند فداکارانه به آن نمی چسپیدن؛ اما اهل دنیا به خاطر غفلت شان از تکیه گاه و پشتوانه به یاریگران احساس نیاز می کنند و صمیمانه بلکه فدا کارانه با هم متفق و همدست می شودند.

بدین سان اهل حق، قدر نیروی حقیقی نهفته در اتفاق را نفهمیده وآن را نجسته، دچار یک نتیجه ناحق و مضرّ که همان اختلاف است می شوند. اما اهل ضلالت و گمراهی به سبب عجز و درمانده گی شان نیروی موجود در اتفاق را احساس کرده و وسیله بسیار مهم مقاصد را که همان اتفاق است ازآن خود کرده اند.

لذا مرهم و علاج این مرض اختلاف به ناحق اهل حق، عبارت است از: رعایت نهی شدید الهی ذکر شده در آیه مبارکه: (**وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ**) الانفال – ٤٦ و عمل به فرمان الهی در آیه مبارکه (**وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى**) المائده – ٢ و باد دستور کار قرار دادن آن دو حکم در زندگی اجتماعی و سپس فکر کردن به اینکه اختلاف و دو دستگی چه ضرر هایی را براسلام و مسلمین وارد آورده و برتری و چیرگی اهل ضلالت براهل حق را چقدر آسان ساخته است.. و سپس پیو ستن به صف اهل حق با روح فدا کاری و اخلاص برخاسته از ضعف و عجز و با فراموش کردن خود و رهایی یافتن ازریا و تصنع به منظور آراسته شدن با اخلاص و کوشیدن در راه خدا .

سبب ششم

اختلاف اهل حق نامردی، بی همتی و بی شهامتی ناشی نمی شود، کما این که اتفاق صمیمانه اهل ضلالت و اهل دنیای غافل درکارهای مربوط به زندگی اجتماعی شان از دلیری و شهامت و همت بلند سرچشمه نمی گیرد. بلکه عمدهٔ اهل حق در پی ثواب اخروی هستند و از همین رو حمیت و همت و شهامت شان به این مسائل مهم و بسیار زیاد، تقسیم می شود. و از آن جایی که آنها وقت خود را که سرمایه حقیقی شان است به یک مسأله معین صرف نمی کنند، اتفاق و اتحاد شان با همکیشان مستحکم نمی شود، زیرا مسائل، بسیار زیاد و میدان هم خیلی پهناور است.

اما اهل دنیای غافل، از آن جایی که فقط به فکر زندگی دنیوی هستند، با تمام حسیّات و با روح و قلب شان به شدت به مسایل مربوط به زندگی دنیا می چسبند و به هرکه در این راستا کمک شان کند، محکم چنگ می زنند و قت بسیار گرانبهای شان را در قضا یای دنیوی ای منحصر می سازند که در حقیقت ودر نزد اهل حق، پیشیزی نمی ارزد. آنان در این امر به آن دیوانۀ یهودی می مانند که پارچه شیشه های بی ارزش را به بهای احجار کریمه (پنج صد پول) خریده است پس خریدن چیزی با پول هنگفت، و متمرکز ساختن همه احساسات برآن، هرچند در راه با طل هم با شد، حتماً موفقیتی در پی خواهد داشت، از همین رو است که اهل باطل بر اهل حق چیره می شوند و اهل حق با از دست دادن اخلاص در ورطه های ذلت و محکومیت و تصنع و ریا می افتند، و مجبور می شوند تا به اهل دنیایی که از شهامت و همت و غیرت محروم اند، تملق و چاپلوس کنند.

پس ای اهل حق! اهل شریعت حق پرست، و ای اهل حقیقت و اهل طریقت! در برابر این مرض مدهش اختلاف از تقصیرات همدیگر در گذر شده و عیب های یکدیگر را نادیده بگیرید و چشم پوشی کنیدً و ادب فرقانی : (وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) الفرقان – ۷۲ **را پیرایۀ خود بسازید!**

و در حالی که دشمنان خارجی از هر طرف بر شما هجوم آورده اند، مناقشات داخلی را کنار بگذارید و نجات دادن اهل حق را از سقوط و ذلّت، نخستین و مهم ترین وظیفۀ اخروی خود تلقی کرده و با جامۀ عمل پوشاندن به صد ها آیه و حدیث شریفی که به اخوت، محبت و هم یاری امر می کند، با تمام احساسات تان با شدتی بیش از شدت اهل دنیا با هم کیشان و برادران دینی تان متحد شوید؛ یعنی دردام اختلاف نیفتید! و با این گفته و گمان که : " به جای گذاراندن وقت گرانبهایم در چنین مسایل کوچک، بهتر است مشغول خواندن او راد و اذکار و تفکرشوم" خود را کنار کشیده، اتفاق و اتحاد را تضعیف نکنید؛ زیرا در این جهاد معنوی ممکن است مساله ای که شما کوچک و بی اهمیت گمان می کنید؛ بسیار بزرگ و با اهمیت باشد. آن گونه که پاسبانی یک ساعته یک سرباز تحت شرایط ویژه و مهم، گاهی حکم یک سال عبادت را به خود می گیرد، در این عصر و زمانی که اهل حق مغلوب شده اند، یک روز ارزشمندی که تو در یکی از مسایل کوچک این جهاد معنوی صرف کرده ای، ممکن است، همچون یک ساعت پاسبانی آن سرباز، هزار درجه ارزش پیدا کند و یک روز هزار روز شود. وقتی کاری به خاطر خدا باشد، دیگر به بزرگی و یا کوچکی، ارزشمندی و یا کم ارزشی آن نگریسته نمی شود. پس در راه رضای الهی یک ذره در پرتو اخلاص، یک ستاره درخشان می شود. لذا ماهیت وسیله در نظر گرفته نمی شود، بلکه نتیجه اش مدار اعتبار است. مادام نتیجه اش رضای الهی است و مایه اش اخلاص می باشد، آن مساله کوچک نیست، بلکه بزرگ و سترگ است.

سبب هفتم

آن گونه که اختلاف و رقابت اهل حق و حقیقت از حسادت و حرص دنیا ناشی نمی شود، اتفاق اهل دنیا و اهل غفلت نیز ازجوانمردی و عالیجنابی شان نیست بلکه اهل حقیقت نتوانستند علوّ جناب و علوّ همّتی را که در نتیجه تمسک شان به حقیقت دست آورده اند، حفظ نموده و مسابقه ای را که در راه حق ممدوح و پسندیده است، درست سمت و سو دهند و از رخنۀ نااهلان در این میدان جلوگیری کنند، لذا تا حدی از آن صفات پسندیده سوء استفاده نموده گرفتاراختلاف رقابت کارانه شده، هم بر خود و هم بر جماعت مسلمانان ضرر مهمی وارد کردند.

اما اهل غفلت و ضلالت به منظور از دست ندادن منافعی که مفتون آن هستند و ناراضی نساختن دوستان و رؤسای شان که به خاطر منفعت، تا حد پرستش در برابر شان کرنش می کنند و از روی ذلّت و بی شهامتی و ناجوانمردی شان به سوب هر کسی، ه چند افراد پست و دون مایه و خاین هم باشند، دست دوستی دراز کرده، خالصانه متحد و در اطراف منفعت دورهم جمع شده و به هر شکلی که باشد یک پارچه و همدست می شوند و در نتیجه همین صمیمت شان به منافعی نایل می گردند. پس ای اهل حق و اصحاب حقیقی که گرفتار مصیبت و اختلاف شده اید! در این زمان مصیبت اخلاص را از دست دادید و رضای الهی را هدف و مقصد یگانه خود نساختید وسبب شدید تا اهل حق در این ذلت و مغلوبیت بیفتد.

درامور دینی و مربوط به آخرت نباید پای رقابت، غبطه، حسد و بخل در میان باشد و از نقطه نظر حقیقت نیز چنین چیزی وجود ندارد.

زیرا سر منشأ حسادت و بخل عبارت است از: دراز شدن دستان بسیار زیاد به سوی شئی واحد، و دوختن چشمان فراوان به مقام واحد و اشتهای معده های بسیار زیاد به نان واحد است و این مزاحمت و مناقشه و مسابقه سبب غبطه و به تبع آن سبب حسادت می شود و از آن جایی که در دنیا عدهٔ زیادی خواستار شی واحدی میشوند و دنیا هم به خاطر تنگ و موقت بودنش آرزو های بی پایان انسان را بر آورده نمی سازد، مردم گرفتار رقابت می گردند. اما در اخرت برای هر فرد، جنتی داده می شود که پهنای ان به مسافت پنج صد سال است، (۱) و هفتاد هزار قصر و حور ارزانی می گردد.

۱- سوال مهمی است از یک جای مهم: در روایت آمده است که در جنت به هر فرد جنتی داده می شود که پهنای آن پنج صد سال راه است؛ این حقیقت با عقل دنیوی چگونه ساز گاز است؟

الجواب آن گونه که هر شخصی در این دنیا، دنیای موقتی خاصی به بزرگی این دنیا دارد و پایه و ستون آن، زندگی اوست و او با حواس ظاهری و با طنی اش از آن استفاده می کند و حتی می تواند یگوید: " خورشید یک چراغ و ستاره ها قندیل های من اند." و موجودیت مخلوقات و ذوی الارواح دیگر نه تنها خللی در ملکیت او وارد نمی کند، بلکه دنیای خصوصی او را آباد و اراسته می سازند. جنت نیز البته با تفاوتهای بسیار بزرگ چنین است؛ در آنجا به هر مؤمن – بر علاوه باغچه خاصش که در بر گیرنده هزاران قصر و حور است از جنت عمومی، جنتی داده می شود که مسافت و فراخنای آن پنج صد سال است و او با حواس و مشاعرش که با توجه به درجه اش رشد و انکشاف کرده است، به گونه ای که شایسته جنت و ابدیت است از آنها استفاده میکند. و مشارکت دیگران نه تنها نقصی در مالکیت و استفاده او وارد نمی کند، بلکه سبب قوت هر چه بیشتر آن می شود و جنت خصوصی و پهناور او را مزین می سازد.

آری، آن گونه که انسان در این دنیا از با غچه ای که ساعتی را در آن سپری می کند و از سیرانگاهی یک روزه و از سیاحت و یا از مسیر یک ماهه ای که در کشوری گذرانده است و یا سیاحت در مسیره گاهی که یک سال عمرش را در برگرفته است با دهان و گوش و چشم و ذوق و ذائقه و دیگر حواسش استفاده می کند، در جنت نیز چنین است، اما با این تفاوت که قوه شامه و قوه ذایقه آنچه را که در یکی از باغچه های این دنیا فانی در یک ساعت استفاده می کرد، در آن مملکت باقی، عین استفاده را از باغچه ای می کند که مسافتش یک سال کامل را در برمی گیرد از وقوه بینایی و شنوایی که در این جا به مشکل می تواند از یک گذر گاه یک ساله استفاده کند در آنجا از سیاحتی که امتدادش پنج صدسال را در بر میگیرد چنان استفاده ای می کند که شایسته آن سرزمین پرشکوه و سراپا مزین است و هرمؤمن با توجه به درجه اش و

با توجه به ثوابی که دردنیا به دست آورده و حسناتی که انجام داده است، مشاعر و حواسش انکشاف و انبساط می یابد و با آنها ذوق و لذت می برد و استفاده می کند.

و هر بهشتی از سهمی که به او داده شده کاملاً راضی و خرسند است واین دال برآن است که در آخرت رقابتی در کار نیست و نمی تواند باشد. بنا براین در اعمال صالح مربوط به آخرت نیز نباید رقابتی در کار باشد و جای حسادت نیست، پس آن که حسادت می کند یا ریا کار است و به نام عمل صالح، در پی سود دنیوی است و یا این که یک جاهل صادق است، و نمی داند که اعمال صالحه به کجا می نگرد و هنوز در نیافته است و روح و اساس اعمال صالحه، اخلاص است؛ و لذا وسعت رحمت الهی را متهم به این می سازد که گویا قادر به تأمین خواسته های او نیست و از این رو به رقابت با اولیا الله برمی خیزد و نوعی عداوت و دشمنی با آن ها را در دل پروراند.

در این جا حادثه ای را ذکر می کنیم که مؤیّد این حقیقت:

یکیاز دوستان قدیمی ام با شخص دشمنی داشت، و قتی آن شخص در حضور او مورد ستایش قرار گرفت و در حقش گفته شد که : " او مرد صالح و یکی از اولیای خدا ست!" دیدیم این سخن، دوست قدیمی ما را رنجیده نساخت و حسادتش را برنینگیخت؛ اما زمان که شخص دیگری گفت: " آن دشمن تو بسیار قوی و شجاع است" دیدیم که رگ حسادت و رقابت در او به شدت برانگیخته شد و ما به او گفتیم: " ولایت و صلاحیت، قوت و علویّتی بسیار بزرگ دارد که به الماس یک زندگی ابدی و بی حد می مانند، اما تو هیچ حسادتی به این منزلت و نیروی او نشان ندادی، و لی هنگامی که ازنیروی مادی او – که گاو ها هم آن را دارند- و از شجاعت او که در درنده ها هم موجود استف و نسبت آنها به ولایت و صلاحیت مانند نسبت یک شیشه ی معمولی به الماس می باشد سخن گفته شد، تو حسادت نشان دادی و خوشت نیامد.

او پاسخ داد:

در این دنیا، ما هر دو به یک نقطه و مقام چشم دوخته ایم و برای رسیدن به آن جا ابزار و سایلی که در اختیار داریم، چیز هایی نظیر همین نیرو و شجاعت ماست، به همین خاطر حس حسادت و رقابت به من دست داد، اما منازل ومقام های آخرت بی حد و حساب است و این امکان هم وجود دارد که این دشمن من در ان جا به یک دوست و برادر صمیمی تبدیل شود. پس ای اهل حقیقت طریقت! خدمت به حق، به حمل ومحافظت یک گنجینه بسیار بزرگ و سنگین و شباهت دارد و هرچه دست های قوی و نیرومندی به کمک و یاری حاملان آن گنجینه دراز شوند و بشتابند، با عث مسرت و شادمانی هر چه بیشتر آنها می شود، پس در حالی که لازم است از این دست های دراز شده با یک محبت صمیمانه استقبال به عمل بیاید و بیش از خود انها، به قوت و تاثیر گذاری و کمک شان نگریسته شود، و علتش چیست که به آن برادران حقیقی و همکاران فداکار با چشم چنین حالتی اخلاص ازبین می رود واهل ضلالت برکار و وظیفه تان اتهاماتی وارد نموده و با زدن این برچسب که شما این را وسیله کسب دنیا می سازید و زیر پردۀ علم حقیقت، معیشت خود را تأمین می کنید و درراه حرص و طمع با هم به رقابت برمی خیزید، که این برچسب در شأن شما نیست و صدها درجه پایین تر از خود شما و مسلک شماست!.

یگانه چاره این مرض عبارت از: متهم ساختن نفس، و طرفداری از هم مسلکش که درمقابل او قرار دارد، و منحرف نشدن از قانون حق پرستی و انصاف که دربین علمای فن آداب و علم مناظره معمول

است و آن اینکه: اگر انسان در پی این باشد که در مناظره معینی سخنان او حق به جانب برآید و نه دیگری و ازاین کار خوشحال شود و از باطل و اشتباه بودن خصمش کرده مسرور و شادمان گردد، در واقع ظلم و بی انصافی کرده است، حتی او ضرر هم می کند، زیرا در صورت حق به جانب بودن چیز تازه ای از این مناظره نمی آموزد و چه بسا این امر او را مغرور می کند و متضرر می سازد.

اما اگر خصمش حق به جانب باشد و حقیقت را او بگوید، هیچ ضرری نمی کند و حتی چیز تازه ای هم یاد می گیرد و از غرور نفس نیز رهایی می یابد. یعنی این که حق پرست با انصاف به خاطر حق، نفسش را ناراضی می سازد و هر گاه حق را در دست خصمش دید، با رضایت کامل می پذیرد و طرفداری می کند و خوشحال می شود. پس اگر اهل دین و اهل حقیقت و اهل طریقت و اهل علم این ضابطه و دستور را راهنمایی خود قرار دهند، اخلاص را دست می آورند و در اعمال اخروی شان موفق می شوند و با رحمت الهی از این سقوط فجیع و مصیبت کنونی رهایی می یابند.

سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

لمعهٔ بیست ویکم

درباره اخلاص

این لمعه عبارت بود از مسأله چهارم از مسایل هفتگانهٔ یاد داشت هفدهم از پرتو هفدهم، اما به مناسبت موضوع اخلاص، نقطه دوم لمعهٔ بیستم شد و با توجه به نورا نیتش لمعهٔ بیست ویکم شد و به کتاب " لمعات" راه یافت.

این لمعه حداقل هر پانزده روز یک بار باید خوانده شود.

(وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ)الانفال : ٤٦

(وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ) البقره :٢٣٨

(قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا)(وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) الشمس ٩ – ١٠

(وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا) البقره : ٤١

ای برادران آخرتم و ای دوستانم درخدمت به قرآن! می دانید: و بدانید: دراین دنیا، به خصوص در خدمات اخروی مهم ترین اساس، بزرگ ترین قوت، مقبول ترین شفاعتگر، محکم ترین تکیه گاه، کوتاه ترین راه رسیدن به حقیقت، مقبول ترین دعای معنوی، با کرامت ترین وسیلۀ رسیدن به مقاصد، برترین خصلت و صاف ترین عبودیت اخلاص است.

مادام انوار فراوان و نیرو های زیادی همچون خواص مذکور دراخلاص وجود دارد و مادام وظیفه بسیار سنگین و بزرگ و عمومی و مقدس همچون خدمت به ایمان و قرآن از سوی احسان الهی بردوش ما حمل شده است و این هم در حالی است که ما به غایت اندک و ضعیف و فقیر هستیم و در این عصر و زمان خطرناک دشمنان سرسختی در برابر ما قرار گرفته و فشار های شدید شان را بر ما وارد کرده اند و بدعت ها و گمراهی ها هم از هر سمت و سو برما یورش آورده است، بدون شک بیش از هرکسی دیگر مجبور و مکلف هستیم تا با همه قدرت و توان مان در پی به دست آوردن اخلاص باشیم. و راز اخلاص را در خود مان نهادینه کنیم و گرنه خدمت مقدسی که تا کنون موفق به انجام آن شده ایم تا حدی از بین رفته و دوام نخواهد کرد و ما هم سخت مسؤل و مشمول این نهی و تهدید شدید الهی خواهیم شد که می فرماید:**(وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا)** و در زمرۀ آنانی قرار خواهیم گرفت که به خاطر منافع پست و بی معنا و مضر ومکدر و بی فایدۀ دنیوی و به منظور ارضای غرایزی همچون خود خواهی و ریا، اخلاص خود را ازبین برده و سعادت ابدی شان را مختل می سازند و بدین گونه برحقوق برادران مان در این خدمت تجاوز نموده و برجایگاه خدمت قرآنی تعرض می کنیم و در خصوص حقایق مقدس ایمانی مرتکب بی ادبی و قدر ناشناسی می شویم.

ای برادر انم! کار های بزرگ ومهم خیر، موانع مضر بسیار زیادی دارد. شیاطین با خادمان آن خدمت و دعوت بسیار مشغول می شوند و هرگونه حیله و نیرنگ شان را در مورد آنها به کار می بندند. لذا برای دفع این موانع و باز داشتن این شیاطین، لازم است به نیروی اخلاص تکیه شود، پس آن گونه که ازمار و گژدم حذر می کنید، از اسباب و عوامل شکنندۀ اخلاص نیز بر حذر باشید و اجتناب کنید و آن طور که حضرت یوسف علیه السلام فرموده است:

(**إِنَّ النَّفْسَ لأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّيَ**) یوسف: ۵۳) به هیچ وجه نمی توان بر نفس اماره تکیه و اعتماد کرد. مبادا انانیت و نفس امّاره شما را فریب دهد برای نیل به اخلاص و محا فظت آن و برداشتن موانع، دستور های آتی را راهنمای خود بسازید.

دستور اول شما

در عمل تان رضای الهی را بجویید. هر گاه او از شما راضی شد، نار ضایتی کل جهان هیچ اهمیتی ندارد. اگر او پذیرفت، نپذیرفتن همه مردم تاثیر ندارد. بعداز آن که او را اضی شد و قبول کرد و اراده نمود وحکمتش اقتضا کرد، به مردم می قبولاند و راضی شان می سازد، هرچند شما طلب هم نکنید و نخواهید. پس در این خدمت ایمانی و قرآنی صرف رضای الهی باید مقصد اساسی قرار بگیرد، نه چیزی دیگر.

دستور دوم شما

عبارت است از انتقاد نکردن از برادران تان در این خدمت قرآنی و بر نینگیختن رگ غبطۀ شان با فخر فروشی و برتری طلبی برآنان؛ زیرا آن گونه که یک دست انسان بادست دیگرش رقابت ندارد و یک چشمش از چشم دیگر او انتقاد نمی کند و زبانش اعتراضی برگوش او ندارد و قلبش عیب روح او را نمی بیند، بلکه هر عضو، مکمّل کاستی عضو دیگری است و عیبش را می پوشاند و در برآورده شدن نیازش کمک می کند و درانجام وظیفه اش یاری می رساند؛ چه در غیر آن زندگی آن وجود انسانی خاموش می شود و روحش فرار می کند و جسمش متلاشی می گردد.

نیز آن طور که چرخ های یک کارخانه هیچ رقابتی با یکدیگر ندارد و با پیشی گرفتن از یکدیگر تحکم نمی ورزند و در پی دیدن عیوب و سپس انتقاد ازهمدیگر نیستند و شوق و رغبت یکدیگر را به کارو تلاش شکسته و به عطالت و دل زدگی وا نمی دارند، بلکه با همه استعداد و توانمندی خود همدیگر را کمک می کنند تا حرکات شان به سوی هدف مورد نظر معطوف گردد، و با یک تساند و اتفاق و اقعی به سوی هدف آفرینش شان راه می روند. اگر ذره ای تعرض یا تحکم درکار شان مدخله کند، روند کار کارخانه را برهم زده، بی نتیجه و عقیم می سازد و در این صورت صاحب کارخانه نیز کارخانه را یکسره از هم می پاشد و از رده خارج می کند.

پس ای شاگردان رسائل نور وای خادمان قرآن! ما و شما اعضای چنان یک شخص معنوی هستیم که شایسته است از آن به " انسان کامل" تعبیر شود؛ وبه مثابۀ چرخ های کار خانه ای هستیم که سعادت ابدی را در زندگی ابدی تولید می کند؛ و خادمان یک سفینۀ ربّانی هستیم که امّت محمدی را به ساحل سلامت که همان دارالسلام است، می رساند.

پس ما محتاج و حتی مجبور هستیم با اتحاد و همدلی حقیقی و با حمایت و تکیه و به یکدیگر به راز " اخلاص" پی ببریم که با کنار هم قرار دادن چهار فرد (چهار الف) نیروی معنوی ای به ارزش یک هزار

و یکصد و یازده را تامین می کند. آری اگر سه " الف" با هم متحد نشود، ارزشش شان فقط در سه خلاصه می شود. اما اگر با راز عددیّت متحد شوند، ارزش یکصد و یازده را به دست می آورند و همچنان اگر چهار عدد (٤) جدای از همدیگر باشند، ارزش مجموعی شان (١٦) است اما اگر با راز اخوت و اتحاد مقصد و اتفاق و ظیفه، با هم متفق شده و روی یک خط شانه به شانهٔ هم بدهند، ارزش و نیروی چهار هزار و چهار صد و چهل و چهار (٤٤٤٤) را به دست می آورند و شواهد و رویداد های تاریخی بسیار زیادی وجود دارد و ثابت می کند که ارزش و نیرو معنوی شانزده نفر از برادران همدست و فداکار با راز اخلاص، از نیروی چهار هزار نفر می گذرد و بیشتر می شود.

راز این راز این است که : با یک اتفاق حقیقی و صمیمانه هرفرد می تواند با چشم برادران دیگرش نگاه کند و با گوش آنها بشنود؛ یعنی هر یک از ده نفری که واقعاً با هم متحداند، چنان و ارزش معنوی به دست می آورد که گویا بیست چشم نگاه می کند و با ده عقل می اندیشد و با بیست گوش می شنود و با بیست دست کار می کند (١)

دستور سوم شما

همه قوت تان را در اخلاص و حق بدانید.

آری! قوت درحق و اخلاص است، حتی اهل با طل نیز با اخلاص و صمیمیتی که دربا طل شان نشان می دهند، قوت کسب می کنند.

آری! این خدمت ما، خود دلیلی است براین که قوت در حق و اخلاص است. ذره ای اخلاص در راه این خدمت، ادعای ما را به اثبات می رساند و خود به خود

١- آری! آن گونه تساند و اتحاد حقیقی سرچشمه گرفته از اخلاص سبب منافع بی حد است، این اتحاد و یکپارچگی مهم ترین سپر و تکیه گاه نیرومندی در برابر ترس های گوناگون و حتی مرگ می باشد. زیرا مرگ فقط یک روح را می گیرد، اما شخصی که بار راز اخوت و برادری حقیقی در راه رضای الهی و در امور متعلق به آخرت، با برادرانش پیوند یا فته است، به تعداد برادرانش روح دارد و با شادمانی و تبسم ازمرگ استقبال نموده و می گوید:

" ارواح دیگرم سالم باشند، زیرا آن ارواح پیوسته وسیلهٔ نوشته شدن ثواب برای من شده و یک زندگی معنوی را برایم می دهند. پس در این صورت من نمرده ام " لذا به راحتی جان به جان آفرین سپرده و با زبان حال می گوید: " من توسط آن ارواح از لخاط ثواب زنده هستم و فقط از لحاظ گناه می میرم." برآن دلالت میکند، زیرا ما خدمتی را که در راه دین و علوم شرعی درمدت بیش از بیست سال در شهر خودم و در استانبول انجام دادیم، توانستیم صد برابر آن را در این جا با همکاری شما در ظرف هفت هشت سال انجام دهیم؛ حال آن که در شهر خودم و در استانبول تعداد برادران همکارم صد و حتی هزار برابر اینجا بود. من در این جا تنها، بی کس و غریب نیمهٔ اُمّی بودم و تحت نظارت و فشار های مأمورین بی انصاف قرار داشتم اما خدمتی که و درمدت هفت – هشت سال انجام دادیم به لطف خدا چنان نیروی معنوی به ما بخشید که در سایه آن موفقیت ما صد برابر گذشته شد و این باور به من دست داد که این موفقیت چیزی جز نتیجه اخلاص شما نیست ومن اعتراف می کنم که شما با اخلاص صمیمانه تان مرا تا حدی از ریا کاری، این درد کشنده ای که زیر پردهٔ شهرت و شرف نفس را نوازش می دهد، نجات دادید. از خداوند مسألت داریم تا شما را به اخلاص کامل موفق بگرداند و مرا نیز با خود درآن داخل کنید می دانید که

حضرت علی رضی الله عنه با آن کرامت مهجره وارش و **حضرت غوث اعظم قدس الله سرّه** در کرامت خارق العاده غیبی اش شما را نوازش و تسلی داده و از خدمت تان حمایت نموده ومعناً به شما تبریک میگوید. آری، هیچ شک و تردیدی به خود راه ندهید که این توجه و تحسین شان بنابر اخلاص است. اگر عمداً این اخلاص را از بین ببرید، سیلی آنها را خواهید خورد. سیلی های شفقتی را که در " لمعه دهم" نوشته شده است به یاد بیاورید و اگر می خواهید این قهرمانان استاد و پیشتیبان معنوی تان باشند با امتثال از آیه مبارکه **(وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ)** الحشر:۹

اخلاص کامل را به دست بیاورید.

نفس های برادران تان را به نفس خود تان در شرف، مقام و تو جه و حتی درمنافع مادی که برنفس خوشایند است، و ترجیح بدهید. حتی در تبلیغ لطیف ترین و زیباترین حقیقت ایمانی به یک مؤمن محتاج که معصومانه ترین و بی ضررترین منفعت است، حتی الامکان بگذارید که این مهم به دست دیگران انجام یابد و شما به این خوشحال باشید تا خود بینی و خود پسندی به نفس تان راه نیاید. اگرآرزو داشته باشید که ثواب به دست بیاورید وآن مسأله زیبا را شما بگویید، هیچ ضرر و گناهی در این کار وجود ندارد، اما ممکن است اخلاصی را که در بین شماست، جریحه دار بسازد.

دستور چهارم شما

مزایای برادران تان را در شخص تان و فضایل شان را در خود تان تصور نموده، با شرف آنها شکر گزارنه افتخار کنید.

در بین اهل تصوف اصطلاحاتی همچون " فنا فی الشیخ"، " فنا فی الرسول" و جود دارد. من صوفی نیستم، اما این دستور آنها به صورت " فنا فی الاخوان" دستور زیبایی است که با مسلک و روش ما کاملاً سازگاری دارد. در بین برادران به این " تفانی" گفته می شود که به معنای فانی شدن در یکدیگر است؛ یعنی این که هر برادر حسیات نفسانی اش را فراموش می کند و فکراً با مزّیات و حسیّات برادرانش زندگی می کند، ذاتاً پایه و اساس مسلک ما "اخوت" است. پیوند های که ما را به هم گره می زند، اخوّت حقیقی است نه ارتباط پدر با پسر و شیخ با مرید، اگر حتماً پای چنین رابطه ای در میان باشد، در نهایت رابطه استادی است. از آن جایی که مسلک ما " خلیلیّه" است، مشرب ما هم " خلّت" است و خلّت تقاضا می کند که نزدیک ترین دوست، فدا کار ترین رفیق و قدرشناس ترین همراه و جوانمرد ترین برادر باشد و اسّ الاساس این خلّت " اخلاص صمیمی" وکسی که این اخلاص صمیمی را بشکند از فراز بلند ترین قلۀ این خلّت سقوط می کند و این احتمال وجود دارد که به گودال بسیار عمیقی سقوط کند، چون در نیمه راه هیچ دستگیری وجود ندارد.

آری، دو راه د رپیش رو وجود دارد. آنانی که اکنون ازاین مسلک ما که جاده کبرای قرآنیه است جدا می شوند، احتمال می رود که نا خود آگاه در خدمت قوت بی دینی که دشمن ما است در آیند. ان شاءالله آنانی که توسط رسائل نور وارد میدان مقدس خدمت به قرآن کریم شده اند، همواره حاتمی و پیشتیبان نور و اخلاص و ایمان خواهند بود ودرآن پرتگاه ها سقوط نخواهند کرد.

ای دوستانم در خدمت قرآن! **یکی از مؤثرترین اسباب به دست آوردن اخلاص و محافظت آن " رابطهٔ موت" است.**

اری، آن طور که طول امل اخلاص را جریحه دار ساخته و انسان را به ریا و دنیا سوق می دهد، رابطه موت نیز از ریا متنفر ساخته و سبب کسب اخلاص می شود یعنی انسان با فکر کردن به مرگ خود و با در نظر داشت فانی بودن دنیا می تواند ازدسیسه های نفسش رهایی بیاید.اری، اهل طریقت و اهل حقیقت با درسی که از آیاتی همچون: **(كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ)** آل عمران : ۱۸۵) **(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ)** الزمر: ۳۰) گرفته اند رابطه موت را در سلوک شان اساس قرار داده و با آن رابطه، توهم ابدیت را که منشأ طول امل است بر طرف ساخته اند. آنانی به صورت فرضی و خیالی خود را مرده تصور کرده و در این فکر بسر می برند که اکنون غسل داده می شوند و اینک در حال نهاده شدن در قبر هستند و درنتیجه این تصورپی گیر، نفس اماره رفته رفته ازآن تخیل و تصور متأثر شده و از آرزو های دور و دراز تا اندازه ای دست بردار می شود فایده های این رابطه بسیار زیاد است. حدیث شریف: **(آکثروا ذکرهادم اللّذّات)** او کمال قال – مرگ را که لذت ها را تخریب و تلخ می سازد بسیاریاد کنید! **"** ما را به همین را بطه فرا می خواند.

اما ازآن جایی که مسلک ما طریقت نه، بلکه حقیقت است ما مجبور نیستیم مثل اهل طریقت از آن رابطه فرضی و خیالی کاربگیریم. افزون برآن این روش با مسلک حقیقت سازگار نیست. زیرا فکر کردن به عاقبت با آوردن زمان آینده به زمان حاضر به صورت خیالی نیست، بلکه از نقطه نظر حقیقت، این کار با رفتن از زمان حاضر به زمان آینده با فکر و مشاهده آینده از لابلای حاضر صورت می گیرد. آری، نیازی به فرض و خیال و جود ندارد، چون انسان می تواند بر فراز درخت عمر کوتاهش یگانه میوه آن را که جنازه خود اوست ببیند و اگر چشمش را کمی دیگر بچرخاند، بر علاوه مرگ خود، مرگ عصرش را هم مشاهده می کند و اگر کمی پا فراتر بگذارد مرگ دنیا را هم بیند و بدین طریق راه منتهی به اخلاص کامل فرا رویش گشوده می شود.

سبب دوم در احراز اخلاص این است که انسان نیروی ایمان تحقیقی و با لمعه های وارده از تفکر ایمانی در مصنوعات که منتج به معرفت صانع میشود، به سکینه و آرامش دست یابد. چنین شخصی به حاضر و نا بود خالق رحیمش می اندیشد و جز او توجه هیچ کسی را نمی جوید و در محضر او نگریستن به دیگری و یاری خواستن از غیر را مخالف ادب آن در گاه می داند و بدین گونه از ریا نجات یافته به اخلاص نایل می گردد.

به هر حال در این تأمل، درجات و مراتب زیادی وجود دارد و هرکسی با توجه به سهم و توانمندی اش هر اندازه استفاده کند، فایده او همان اندازه است.

در رسایل نور حقایق زیادی در باره نجات از ریا و نایل شدن به اخلاص ذکر شده است و خواننده عزیز را به آن جا حواله داده و به همین مقدار اکتفا می کنیم.

از اسباب فراوانی که به اخلاص خلل وارد کرده و به ریا می گشاند دو، سه مورد را به اختصار بیان می کنیم. نخست

رقابت بر خاسته از منفعت مادی، آهسته آهسته اخلاص را از بین می برد و نتیجه عمل و خدمت را مخدوش می سازد و حتی آن منفعت مادی را نیز فراری میدهد.

آری، این امت همیشه قدرشناس خادمان حقیقت و آخرت بوده و با ادای احترام به آنان همواره دست کمک و یاری را به سوی شان دراز کرده و با نیت مشارکت در حقیقت اخلاص و خدمت صادقانه شان باالفصل به فکر تهیه و تدارک نیازهای مادی آنان شده و با تقدیم هدایا و صدقات شان از ضیاع وقت و وارد آمدن خلل در خدمات ارزشمند آنان جلوگیری کرده اند. اما باید یاد آوری کرد که این کمک و منفعت خواسته نمی شود، بلکه داده میشود. حتی این هم درست نیست که انسان قلباً درآرزوی آن بسر برده منتظر بماند و با زبان حالش بخواهد. بلکه از جایی که گمان نمی برد به او داده می شود؛ در غیر آن اخلاص انسان جریحه دار می گردد. و این امکان هم وجود دارد که مشمول نهی آیهٔ : **(وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا)** قرار گرفته و پاره ی از اعمالش بسوزد.

لذا بسر بردن در آرزوی این منفعت مادی و منتظر آن ماندن سبب می شود تانفس امّار از روز خودکامی و حرص به چنگ آوردن آن منفعت و جلوگیری از افتادن آن به دست دیگری، رگ رقابت را در برابر برادر حقیقی و همکاری مخلصش در آن خدمت مخصوص بر می انگیزد و بدین گونه اخلاص او را جریحه دار ساخته، قداست خدمت و دعوتش را از بین می برد و در نظر اهل حقیقت به وضعیتی ثقیل و دون دچار شده و منفعت مادی را هم از دست می دهد. به هر حال، این مساله ای است دور و دراز. پس سخن کوتاه نموده دراین جا دو مثال را به عرض می رسانم که سرّ اخلاص و اتفاق صمیمی را در بین برادران حقیقی ام قوت می بخشد.

مثال اول:

اهل دنیا به منظور به دست آوردن ثروت بزرگ و نیروی شدید، قاعدهٔ " شراکت دراموال" را سرلوحه کار خویش قرار داده اند و حتی شماری از سیاستمداران و افراد و توده های فعال در عرصه زندگی اجتماعی بشر نیز کار های شان را بر بنیاد همین قاعده پی می ریزند و به رغم تمامی ضرر ها و سوء استفاده هایی که در این کار وجود دارد، نیرو ومنافع خارق العاده ای به دست می آورند؛ حال آنکه ضرر هایی که دراشتراک اموال وجود دارد باعث تغییر ماهیت شراکت نمی شود، چون بر اساس این قاعده، هر شخص به دلیل نظارت سهمی که دراموال دارد خود را مالک همه دارایی ها تقلی می کند، هر چند که نمی تواند از همه اموال استفاده کند. به هر حال هر گاه این دستور اشتراک اموال وارد اعمال اخروی شود، محور به دست آمدن منافع بسیار عظیم و عاری از ضرر خواهد بود، زیرا همه اموال اخروی با راز که درانها نهفته است بدون هیچ کم و کسری به دست هر فرد شرکت کننده در آن اعمال می افتند.

برای پی بردن به این مطلب مثالی می زنیم:

چهار- پنج نفر خواستند به طور مشترک چراغ نفت سوزی را روشن کنند؛ یکی تهیه کردن مواد سوخت، دیگری فتیله، سومی شیشه چهار می خود چراغ و دیگری آوردن کبریت را بر عهده گرفت. هنگامی که چراغ روشن شده هر یک ازآن پنج نفر مالک چراغ کاملی بود. اگر هریک از این شرکا آیینهٔ بزرگی روی دیوار داشته باشد، در این صورت یک چراغ کامل به اضافه چیز هایی که در اتاق است بدون تجزیه و کم و کسری در آیینه اش وارد می شود.

عیناً بدین سان در اموال اخروی نیز باراز اخلاص، شراکت به میان می آید راز اخوّت تساند را درپی دارد و راز اتحاد سبب تشریک مساعی می شود زیرا همه اعمال مشترکین و نور سرچشمه گرفته از آن

به طور کامل در دفتر اعمال هر شریک داخل می شود؛ و این امر در بین اهل حقیقت مشهود واقع است. و و سعت رحمت وکرم الهی نیز مقتضی آن می باشد.

پس ای برادرانم! انشا الله منفعت مادی شما را به رقابت وانخواهد داشت. اما از لحاظ منافع اخروی،آن گونه که برخی ازاهل طریقت فریب خورده اند، ممکن است شما هم فریب بخورید اما به یاد داشته باشید که ثواب شخصی و جزئی کجا و چنانکه درمثال مذکور ارائه شده،ثواب و نور برخاسته از اشتراک در اعمال کجا؟

مثال دوم:

صنعتگران و پیشه وران در نتیجه پیروی از قاعدهٔ " مشارکت در صنعت و مهارت" به دست آورده های بزرگ و ثروت کلانی نایل می گردند. طور مثال: ده پیشه ور تصمیم گرفتند، هرکدام به تنهایی سوزن خیاطی بسیازند. نتیجه کار فردی هر یک از آنها در یک روز فقط سه سوزن بود سپس آن ده نفر با تأسّی به قاعدهٔ " تشریک مساعی با هم همدست شدند و خواستند با هم کار کنند؛ یکی ازآنان آهن و دیگری آتش آورده و فرد سوم کار سوراخ کردن سوزن را بر عهده گرفت و چهار می آن را در آتش داخل می کرد و دیگری نوک سوزن را تیز می کرد و بدین منوال کار ادامه یافت و ازآنجایی که هر شخصی مشغول کار جزئی بود و آن را سرعت انجام می داد انجام دادن آن برایش خیلی آسان شده و درآن مهارت پیدا کرده بود، وقت هیچ یک ازآنها ضایع نمی شد و هنگامی که ثمره ومیوهٔ صنعت شان را که بر اساس تشریک مساعی و تقسیم اعمال حاصل شده بود تقسیم کردند، دیدند که سهم هرکدام ازآنان در یک روز به جای سه سوزن، سیصد سوزن شده است.

این حادثه ورد زبان صنعتگران و پیشه وران اهل دنیا شده وآنان برای تشویق یکدیگر به تشریک مساعی و تقسیم کارها همواره آن را زمزمه کردند.

پس ای برادرانم! وقتی درنتیجه اتحاد و اتفاق در امور دنیوی در مواد کثیف و ستبر، چنین فواید بزرگ و کلی به دست میآید؛ پس ثواب اعمال اخروی و نورانی و غیر قابل تجزی و انقسام مقایسه کن و ببین ثوابی که از اعمال یک جماعت به فضل و لطف الهی در آیینه هر فرد شرکت کننده بازتاب می یابد و هیچ نیازی به تجزیه و تقسیم شدن ندارد و هر فرد به اندازه همه شرکت کننده گان مستحق ثواب می شود چه سود بزرگی است پس چنین سود بزرگ نباید احسادت و نبود اخلاص از دست برود.

مانع دوم که باعث از بین رفتن اخلاص می شود:

عبارت است از نوازش ادن انانیت و دادن مقام و منزلت به نفس امّاره با داعیهٔ شهرت پرستی ناشی از حب جاه و افتادن در پی جلب توجه مردم به خود؛ آن گونه که این امر یکی از مهمتر بیماریهای روحی است، دروازه ریاکاری و خود نمایی را که از آن به "شرک خفی" تعبیر می شود نیز باز می کند و اخلاص را خدشه دار می سازد.

ای برادرانم! از آنجایی که مسلک ما درخدمت به قرآن کریم بر بنیاد حقیقت و اخوت پی ریزی شده است. و راز اخوت هم دراین نهفته است که فرد شخصیت خود را فدای شخصیت برادرانش کند(۱) و نفس آنان را

۱- آری خوشبخت کسی است که به منظور به دست آوردن حوض بزرگ وگوارای تراوش نموده از کوثر قرآن کریم، شخصیت و انانیت خود را که مثابه قطعه ای از یخ است درآن حوض بیندازد و ذوب کند. بر نفس خود ترجیح دهد، پس نباید چنین رقابتی که از حب جاه سرچشمه گرفته اسن در ما تأثیر کند، زیرا این کار با مسلک ما به کلی منافات دارد. مادامی که شرف و منزلت همه برادران به هر فرد جماعت تعلق می گیرد، درست نیست که آن منزلت و جایگاه بزرگ وآن شرف معنوی جماعت، فدای شهرت جزئی و عزت شخصی بر خاسته از انانیت، خود فروشی و رقابت شود. من امیدوار هستم چنین امری نه تنها در شأن شاگردان رسائل نور نیست، بلکه ازآنان به کلی بعید است.

آری، قلب عقل ورح شاگردان رسائل نور به چنین چیز های پست، مضر و سفلی تنزل نمی کند، اما هر شخصی نفس اماره دارد وممکن است حسیّات نفسانی هده ای بر رگهای شان سرایت کرده وبه رغم موجودیت قلب و عقل و روح احکامش را اجرا بگذارد من با اعتماد به اثراتی که رسائل نور در شما بر جای گذشته است، قلب و روح و عقل شما را متهم نمی سازم، اما نفس و هوا و حس و وهم گاهی فریب می دهد، از این رو گاهی به شدت تنبیه می شوید و هشدار در یافت می کنید، این شدت متوجه نفس و هوا و حس و و هم است، پس همیشه محتاطانه رفتار کنید.

آری، اگر مسلک ما شیخی می بود، مقام یکی و یا این که محدود می شد و عدهٔ زیادی نامزد آن مقام واحد می بودند و دراین صورت امکان داشت خود خواهی غبطه کارانه ای بروز کند. اما مسلک ما اخوّت است نه چیز دیگر. برادر نمی تواند بر برادرش ادعای پدری کند و یا وضعیت مرشدی را به خود بگیرد . مقام موجود در اخوت بسیار گسترده و سیح است و نه تنها هیچ مجالی برای مزاحمت و غبطه خوردن نیست، بلکه برادر پشتیبان و معاون برادرش می شود و خدمتش را تکمیل می کند.

ودلیل موجودیت نتایج بسیار بد و خطرناک برخاسته از رقابت و حسادت و حرس ثواب و چشم دوختن برعلوّ همت – در مسلک هایی که مقام پدری و مرشدی در آن وجود دارد بدون شک همان اختلافات و مشاحراتی است که در کنار کمالات ومنافع بسیار بزرگ و مهم اهل طریقت جریان دارد و منجر به بروز نتایج و خیمی شده و توان ایستادگی در برابر توفانهای بدعت را از نیروی عظیم شان سلب کرده است.

سومین مانع اخلاص

عبارت است از ترس و طمع. مانع همراه پاره ای ازموانع دیگر در رساله " هجومات ستّه" به وضوح بیان شده است. لذا به آن جا حواله داده، با شفاعتگر قرار دادن همه اسمای حسنای جناب ارحم الراحمین از او می خواهیم که مارا به داشتن اخلاص کامل موفق بگردارند.... آمین

آللهم بحق سورة الاخلاص اجعلنا من عبادک المخلصین

المخلصین. آمین.... آمین.

(سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ)

سخنگوی تنها حقیقت است

در رساله ی نور به اثبات رسیده است که بعضاً در لابلای ظلم عدالت تجلی می کند. یعنی انسان بنا بر سببی دچار بی عدالتی وظلم می شود؛ فلاکتی بالایش می آید، محکوم به حبس می شود، به زندان هم می افتند. این سبب، حق نیست و این حکم یک ظلم است. اما این واقعه وسیله ای برای تجلی عدالت می شود قدر الهی شخصی را که بنا بر سببی دیگر، محکومیت به جزا را کسب استحقاق نموده این بار با دست ظالم جزامی دهد، به فلاکت دچار می کند. این نوعی از تجلّی عدالت الهی است.

من الآن فکر می کنم بیست وهشت سال است و لایت به ولایت، قصبه به قصبه سرگردان، ازیک محکمه به محکمه ی دیگر سوق می شوم. فاعلین این شکنجه های ظالمانه گناهی را که برمن اسناد می کنند چیست؟ آیا پرده ساختن دین بر سیاست؟ اما چرا این امررا نمی توانند به اثبات برسانند. چون در حقیقت حال چنین چیزی وجود ندارد. محکمه ای ماه ها،سالها کوشش می کند برای محکوم ساختن من گناهی پیدا کند. این یکی رها می کند، محکمه ی دیگر بر اساس همان مسأله درباره مرا محکوم می کند. این یکی هم به نوبه خود مدتی برمن فشار می آورد، انواع مختلف شکنجه ها را برمن روا می دارد. آن هم نمی تواند نتیجه ای بدست بیاورد و رها می کند. این بار، سومی اش به یخنم دست دراز می کند. این گونه از مثیبتی به مثیبت دیگر، از فلاکتی به فلاکتی دیگر افتاده می روم، بیست و هشت سال عمرم به این شکل گذشت.

در نهایت خودآنها هم فهمیدند که گناهی که برمن اسناد می کند اصل و اساسی نمدارد. آیا آنها این اتهام را قصداً بستند و یا گرفتار و هم شدند؟ خواه قصد، خواه وهم، این که من با کمال قطعیّت وجدان و یقین می دانم که با چنین گناهی علاقه و مناسبتی ندارم برمن کافی است....

و تمامی دنیای انصاف می داند من آدمی نیستم که دین را آلتی برای سیاست کنم... حتی کسانی که من را با این جرم متهم می سازند می دانند ..... پس چرا در انجام دادن این ظلم برمن اصرار و رزیدند؟ چرا من با وجود اینکه بی گناه و معصوم هستم درمعرض چنین ظلمی دوامدار و شکنجه ای معنّد قرار گرفتم؟ چرا از این مصیبت ها نتوانستم نجات پیدا کنم؟ آیا این احوال مخالف هدالت الهی نیست؟

یک ربع قرن بود که جواب چنین سوال هایی را نمی یافتم سبب حقیقی ظلم و شکنجه هایی که برمن روا داشتند را الان فهمیدم. من با کمال تأثیر می گویم گناه من آلت ساختن خدمات قرآنیّه ام برای ترقیّات مادی و معنوی ام و کمالات بوده است. الان این را می دانم و حس می کنم، و خداوند را هزاران با ر شکر

گزارم که سال های طولانی دور از اختیار و اراده ام موانع معنوی خیلی ثوی ای من را از آلت ساختن خدمت ایمانی ام برای کمالات و ترقیّات مادی و معنوی ام و بخاطر نجات از عذاب و جهنم، حتّی از وسیله ساختن برای سعادت ابدی ویا آلت ساختن و بهره وری برای هر مقصدی که باشد منع می نموده.

این حسیّات و الهامات درونی، من را در حیرت انداخت. بدست آوردن مقامات معنوی و سعادت های اخروی با اعمال صالحه که به هرکس خوشایند است و توجه در این راه با وجودی که حق مشروع هر کسی می باشد و به هیچ کسی ضرری هم در پی ندارد، اما من روحا و قلباً از این حالت منع می شدم، و به غیر از رضای الهی با سوق فطری و ظیفه ی علمی، تنها و تنها ویژگی خدمت به ایمان به من نشان داده شد.

چون در این زمان و دراین دنیای کشمکش اعلام کردن مؤثر حقیاق ایمانی – که تابع و آلت هیچ چیزی نمی شود و برتر از هر غایه و مقصدی است- با عبودیت فطری به کسانی که نمی دانند و یا به دانستن احتیاج حس می کنند لزوم به درس قرآنی ای دارد که کفر مطلق و ضلالت متمرّد و لجوج را بتواند بشکند و به هر کس قناعت قطعی حاصل نماید. این قناعت هم تحت این شرایط با دانستن این که دین آلت هیچ یک از اهداف شخصی،اخروی ودنیوی، مادی و معنوی نمی شود به دست آید. و گرنه یک شخصی درمقابل شخصیت معنوی دهشتناک بی دینی متوّلد شده از کمیته گری و جمعیت بازی در بزرگترین مقام های معنوی هم که باشد بازهم نمی تواند تمامی و سوسه ها را از اله کند زیرا نفس و اماء معندی که مایل به ایمان آوردن است ممکن است بگوید: " آن شخصی باد هایش (هقلش|) ، با مقام خارق العاده اش ما را فریب داد." چنین می گوید و شبه دروص باقی می ماند.

خداوند را هزاران بار شکر گزار هستم که بیست و هشت سال می شود قدر الهی خارج از اختیارم بخاطر آلت نساختن دین برای هیچ چیز شخصی ای با دست ظالمانه بشر که عدالت محض محسوب می گردد مرا سیلی می زند و هشدار می دهد. **" زینهار" می گوید، حقیقت ایمانی را برای شخص خودت آلت نساز؛ تا کسانی که محتاج به ایمان هستند بدانند فقط حقیقت سخن می گوید** واو هام نفس و دسیسه های شیطان باقی نماند و خاموش پس هیجان حاصل شده و دلها و تأثیری که درقلب ها و ارواح به احرا درآمده به جز از رساله های نور که مانند امواج بزرگ دریاهای بزرگ است جیزی دیگری نیست. با وجود اینکه هزاران عالم و صدها هزار کتاب عین حقیقت های ذکر شده در رسالۀ نور را بلیغانه تر نشر کرده اند اما باز هم کفر مطلق را نمی توانند متوقف سازند. در چنین شرایط سخت در مجادله با کفر مطلق اگر رساله نور یک درجه موفق می شود سرّش در اینست که؛ سعید وجود ندارد، سعید قدرت و اهلیت هم ندارد. سخنگوی تنها حقیقت است، حقیقت ایمانیه مّی باشد. مادام که نور حقیقت در دلهای محتاج به ایمان تأ ثیر می کند؛ نه یک سعید بلکه هزار سعید فدا باد در این بیست و هشت سال بلکه ازا و جفا هایی که کشیده ام به شکنجه هایی که معروض مانده ام و مصیبت هایی زا که متحمل شده ام حلال می کنم. کسانی که برمن ظلم کرده اند،مرا قصبه به قصبه سرگردان نموده اند و به من حقارت کرده اند، با انواع مختلف اتهام ها می خواستند من را محکوم کنند و به کسانی که درزندان ها برای من جا باز می کردند حق خود را حلال نمودم.

به قدر هم که عادل است می گویم، من مستحق سیلی های مشفق تو بودم و گرنه مانند هر کس را هی را که به غایب مشروع و بی ضرر است انتخاب کرده و شخص خود را فکر میکردم و این قدرت بزرگ و معنوی را در خدمت ایمان از دست می دادم من هر چیز مادی و معنوی ام را فدا کردم، هر مصیبت را

تحمل کردم، در مقابل هر شکنجه صبر پیشه نموده در سایه اینها حقیقت ایمانی به طرف پخش شد. در سایه اینها صد ها هزار بلکه میلیون ها شاگرد مکتب عرفان نور به ثمره رسید. اکنون آنها در این راه و درخدمت ایمانی دوام خواهند داد و از مسلک فراغت من که فارغ شدن از هر چیز مادی و معنوی است جدا نخواهند شد. تنها و تنها برای رضای الهی کار خواهند کرد.

کسانی که بر ما شکنجه روا داشتند، نداسته به اسرار قدر الهی و تجلیّات عمیقش، به انکشاف حقیقت ایمانی و داعوای مان خدمت نمودند. وظیفهٔ ما در قبال آنها فقط تمنّی هدایت است. من خیلی مریض هستم. طاقت نوشتن و گفتن را ندارم. شاید این ها آخرین حرف هایم باشد طلاب نور مدرسة الزهزا این و صیتم را فراموش نکنند. **سعید نورسی**

سؤال: سبب این که به زندان عطالت افتاده ایم چیست؟

جواب – حیات یک فعالیت و حرکت است. مرکب آن شوق می باشد، اکنون هنگامی که همّت تان بر شوق سوار می شود و به میدان مبارزه ی حیات پا می نهد اولتر از همه **یأس** که دشمنی شدید است در مقابلش می آید قوت معنوی اش را می شکند. شما در مقابل آن دشمن شمشیر(**لَا تَقْنَطُوا**) الزمر: ۵۳ را استعمال کنید.

بعداً استبداد **میل التفوّق** شروع به حمله می کند و جای خدمت به حق را که بدون مزاحمت است میگیرد، به سر همّت می کوبد و او را از اسبش به زمین می اندازد. شما حقـــیقت **" کُونُواالله"** را به دشمن بفرستید.

سپس **عجولیت** بر سرراه می برآید و پای همّت را می لغزاند. عجولیتی که ترتّب موجود در علل متسلسل را رعایت نمی کند و مشوّش کننده است. شما **(اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ)** (آل عمران :۲۰۰) را سپر تان قرار دهید. سپس **فکر انفرادی و تصور شخصی** که بریاد دهنده آرزو های انسان در مقابلش قد علم می کند چون انسان مدنی باالطبع است حقوق ابنای جنس خود را محافظه و درمیان آنها حق خود را جستجو می کند. شما هم مجاهد عالی همّت

(خیر الناس انفعهم للناس) را به مبارزه اش بفرستید.

سپس از تنبلی وتکاسل دیگران **عنعنه** فرصت پیدا کرده هجوم میکند و کمرش را می شکند. شما هم حصن حصین **(علی الله لا غیره فلیتوکل المتو کلون)** را پناهگاه همّت تان بسازید. سپس دشمن غداری چون **کار را به یکدیگر وا گذاشتن و تفویض** که منشأ از عجزو بی اعتمادی نفس میگیرد می آید. دست همّت را می گیرد و بر سر جانیش می نشاند شما هم برحقیقت شاهقه ی **(یَضُرُّکُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ)** (المایدۀ: ۱۰۵) بالا شوید. تا دست آن دشمن به دامن آن همّت نرسد. سپس دشمن بی دین **مداخله در وظیفه** خداوند می آید؛ بر صورت همّت سیلی می زند و چشمش را کور می کند شما هم حقیقت کارآشنا و وظیفه شناس **(فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ)** هود : ۱۱۲) **(ولا تتامّر علی سیّدک)** را به تستقبالش بفرستید تا حدّش را به او بفهماند سپس **میل الرّاحت** که مادر همۀ مشقت ما وآشیانه تمامی رذالت ها است می آید همّت را قید می سازد به زندان سفالت می اندازد. شما هم مجاهد عالی جناب **(لَّیْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی)** (النجم : ۳۹) را به آن جلاد سحّار بفرستید. آری در مشقت برای شما را حتی بزرگ موجود است. زیرا راحتی انسانی که فطرتش متهیّج است تنها در سعی و جدال می باشد.

(ان لکُم فی المشقة الرّاحة انّ الانسان المتتهیجة فطرته راحته فی السّعی والجدال)

بسم الله الرحمن الرحیم

نکته ای است از آیت **(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ)** الیوسف : ۵۳) یعنی " نفس همیشه به چیز های بد سوق می دهد" و حدیث **(أعدی عدُ وُّک نفسک الّتی بین جنسبیک)** که معنی شریف آن " مضرترین دشمن تو نفس توست می باشد.

شخصی که نفس امّاره و تزکیه نشدۀ خود را دوست دارد و بدان مغرور است، دیگری را دوست نمی دارد، اگر ظاهراً دوست هم داشته باشد، این دوستی او از صمیم قلب نیست، بلکه از از روی منفعت و لذت است و توقعی از وی دارد. چنین شخصی همیشه تلاش می کند خود را در دل مردم جای دهد و محبت آن ها را جلب نماید و خطاها و کوتاهی ها را به احساب نفس خویش نمی پذیرد، بلکه مانند یک وکیل مدافع به دفاع ازخود می پردارد و خود را تبرئه می کند و با مبالغه ها و حتی دروغ ها آن را از هر عیب و نقصی منزّه و مبرّی جلوه می دهد وبه حدّ تقدیس می رساند و کار به جایی می رسد که مصداق آیه **(مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)** الفرقان :۴۳) قرار می گیرد و آن گاه بر حسب درجه اش سیلی این آیه کریمه می خورد.

۱- این قسمت به هر کسی فایده دارد.

و تعریف و تمجیدش، به دوری جستن و گریز مردم از او مبدّل می شود و برعکس آرزو هایش، او را دیده ها می اندازد. و نیز در عمل اخروی ریا می آمیزد و اخلاص را از دست می دهد و با مغلوب شدن در برابر شهوات و هوای نفسانی ای که عاقبت را نمی بیند و به پیامد ها نمی اندیشد و مبتلای لذّات و حاضر است، به فتوای خواهشات گمراهی عمل و میکند و به خاطر لذّت یک ساعته یک سال در زندان میخوابد. و ازدست غرور ویا انتقام یک دقیقه ای اش، ده سال جزا می بیند.

چنین شخصی همانند آن طفل نادانی است که قاعدهٔ بغدادی اش را به یک تکه حلوای ناچیز می فروشد، حسنات ارزشمند و الماس گونه اش را قصد نوازش دادن خواهشات و راضی ساختن هوا و تطمین غزایزش با لذتها و خود پسندی های بی ارزش که حکم شیشه پارچه ها را دارند معاوضه می کند و از سود بزرگی محروم می ماند.

(اللّهم احفظنا من شرّالنّفس و الشیطان ومن شرّ الجنّ والانس)

پروردگارا! ما را از شرّ نفس و شیطان و جن و انس محفوظ بدار.

تقدیم به استار بزرگ که فاتح دلهاست

با نورش همهٔ دلم رافتح نموده است استاد

دلم با هیجان های قدسی تو را میکند یاد

الهام من جان گرفت با خبر برائتت

مؤمنان شاد می شوند با پیروزی عُلوی ات

آن ابر های سیاه از افق بر طرف شد

در آسمان ها ملائک این عید را جشن گرفته اند

جهاد تو ایمان میلیون ها رانجات داد

خاطره توهمیشه شعله وراست درقلوب با ایمان

با هزاران و جیزه ات، ایمان ها به جوش و خروش می آید

هنگام تفکر در تاریخ زندگی ات با هیجان ها قدسی

تجلی جمالی تو الهام کن را مست نمود
حالت تو رهبر های چون فاتح را به یادم آورد

در مخوف ترین روز ها نلرزیدی مانند کوه ها استوار
درمقابل فشار هایی که هر لحظه اش پراز اموات است

به دنیا ها دهشت کی پراکند ایمان تو
حتی دشمن حیران است به ایمان لایترلزل تو

چون رهبر تو پیعمبر عالیقدر مان است
خط مشی که به جوانان نشان دادی اثر جاوید توست

به فیض ازلی قرآن کریم نائل شدی
به انسانیت درس ایمان و کمال دادی

ای تاجی که از افق جنت به سر ها نزول نموده ای
عالم به عرفان و ارشاد تو محتاج است

از هر اثر تو نوری به مانند دریا لبریز است
تو رهبر نورجویانی هستی که به خداوند رهسپارند

گفتار هایی که میلیون ها را مانند دریا به جوش و خروش میآورد
چشمانی که عالم های جنّت را تماشا می کند

در هر جمله پرحکمت، نورقرآن موجود است
درهر لمعه، پرتو های هزارو یک خورشید می خروشد

رهرو نور، الگوی انسانیت خواهد شد
با هیجان های قدسی، قلب هالبریز خواهد شد

مفکوره اش روز به روز به کمال می رسد
عالم درونی اش در شیرین ترین وصال غرق می شود

تا هنگامی که ایمان موجود درقلبش در تپشی باشد
هزاران درس حقیقت به روحش می دهد قرآن

از خطراتی که اسلام را در بر گرفته آزاده است
زیرا دعوایش ازلکه های سیاسی مبرّا است

هر حمله اش دارای قوۀ قد است
صدای علوی ای دارد که وجدان ها را مست میکند

تا زمانی که قلب ها به سرّ ازلی عشق نائل باشند
رنگ های پرا سواد فقش را تزیین می کند

ای نوری که یک سرزمین را سرتاسر فتح نموده ای
نور تو برای تمامی اسنانیت دستور خواهد شد

قرآن، تو را با معجزه ها تأیید می کند
ای فاتح پرشکوه قلب ها بدون و قفه به پیش

سرگذشت زندگی ات پراز خاوق العاده هاست
بدون خاموشی مانند خورشید ها در عالم بتاب

منظومه شمسی را تمثیل می کنی
در فضای پرهیبت با سرعت تمام به پیش می روی

نسل های با ایمان تو را تعقیب خواهند کرد
سال ها، عصر ها به دنبال راه تو خواهند رفت

با آن سرعت پر از ایمان که فراتر از تاریخ است
با اولاد های تان که تعداد شان میلیون ها را گذشته است

به یکباره عالمی پراز اسرار به روحم باز می شود
عشق من را نالۀ موجود در شعرم نمی تواند و صف کند

علی غلوی